

بررسی عوامل انسجام‌بخش در متون اجتماعی رادیو (انسجام و پیشینه آن)

(قسمت پنجم)



• طاهره جولانی
سردبیر صدای آشنا

که مردم برای خلاصه‌کردن متن به‌کار می‌برند، تحقیق کرد (با کینچ و ون دایک، ۱۹۷۸، ون دایک و کینچ، ۱۹۷۸ مقایسه کنید). نمونه واقعی خلاصه یک متن باید براساس ساختار کلان آن باشد (macro-structure)، اما تحقیقات نشان داده که پیامد واقعی، هم مستلزم ساختار کلان متن است و هم ساختارهای کلانی که قبلاً براساس آگاهی از رویدادها و موقعیت‌ها در دنیای واقعی، اندوخته شده است. دوبوگراند و درس‌لر (۱۹۸۱: ۱۱-۳) متن را یک رخداد ارتباطی می‌دانند که پاسخگوی هفت معیار متنیت است که اگر هر یک از این معیارها در نظر گرفته نشوند، متن، ارتباطی نخواهد بود، بلکه متن‌های غیرارتباطی «نامتن»^۱ تلقی می‌شوند. هفت معیار گفته‌شده عبارتند از:

- انسجام (cohesion)
- پیوستگی (coherence)
- هدفمندی (Intentionality)
- پذیرفتگی (Acceptability)
- اطلاع‌رسانی (Informativity)
- موقعیت‌مداری (Situationality)
- بینامتنیت (Intertextuality)

این معیارها اصول سازنده (constitutive principles) ارتباط

از آنجا که تحقق انسجام در شکل‌گیری متن و متنیت اهمیت بسزایی دارد و باز به دلیل آنکه انسجام مبحث گسترده‌ای از موضوع متن و متنیت را به خود اختصاص می‌دهد، در این نوشتار ابتدا به طور خلاصه به بررسی معیارهای هفت‌گانه متنیت به نقل از هلیدی و حسن در دستور نقش‌گرا می‌پردازیم و به تفصیل پیرامون تحقق انسجام و انواع آن در متن بحث خواهیم کرد. همچنین مروری اجمالی بر پیشینه مطالعات صورت‌گرفته پیرامون این اصل مهم «متنیت» خواهیم داشت. کار خود را با استدلال ون‌دایک آغاز می‌کنیم. وی می‌گوید تولید یک متن باید با یک ایده اصلی آغاز شود که به تدریج به معانی مفصل بسط می‌یابد و وارد بخش‌هایی منفرد می‌شوند که به‌اندازه جمله هستند.

ملمکجر به نقل از دوبوگراند و درس‌لر (۱۹۸۱: ۲۷) خاطرنشان می‌کند که هنگام ارائه یک متن، باید عملیاتی در جهت دیگر آغاز شود که دربرگیرنده دوباره ایده اصلی است؛ عملیاتی همچون حذف (deletion)، تعمیم (generalization) و ساخت (construction). بنابراین، ون دایک به خاطر یک مدل فرایند-بنیاد (process-oriented) از متن به شناخت روان‌شناسی روی آورد. ون با همکاری والتر کینچ (walter kintch) درباره عملیاتی

متنی هستند. آنها مشکلی از رفتار را که به عنوان ارتباط متنی قابل تشخیص است، توصیف و ایجاد می‌کنند و اگر نادیده گرفته شوند، آن شکل رفتار بی نتیجه خواهد ماند. همچنین وجود اصول نظارتی (Regulative Principles) الزامی است تا به جای اینکه ارتباط متنی را توصیف نمایند آن را کنترل کنند. حداقل سه اصل نظارتی وجود دارد:

الف- کارایی (Efficiency)،

ب- اثربخشی (Effectiveness)،

ج- مناسبیت (Appropriateness)

در زیر به بررسی یکی از معیارهای هفتگانه که موضوع اصلی پژوهش حاضر است می‌پردازیم:

انسجام (Cohesion)

مایکل هلیدی و رقیه حسن (Roqayya Hasan)، (۱۹۷۶: ۶-۴) انسجام را اینگونه تعریف می‌کنند که یک مفهوم معنایی است که به روابط معنایی موجود در داخل متن اشاره دارد و آن را به عنوان یک متن، توصیف می‌کنند. انسجام زمانی روی می‌دهد

الف- انسجام دستوری

ارجاع (Reference): دستیابی به مرجع یک واحد واژگانی. مثال: Three blind nice , Three blind nice.

See how they run ! See how they run.

در این مثال مرجع ضمیر they ، Three blind nice است. (همان: ۳۱).

- جایگزینی (substitution): نشستن واحدهای واژگانی به جای یکدیگر مثال:

a: My axe is too blunt. I must get a sharper one.

b: You think joan already know ? -I think every body does.

در جمله (a)، one جایگزین axe و در جمله (b)، does جایگزین know شده‌اند. (همان: ۸۹)

این رابطه متنی عبارت است از قرارگرفتن یک عنصر به جای عنصر دیگر در یک متن. تمایز بین جانشینی و ارجاع در این است که محدوده فعالیت جانشینی در سیستم واژگانی و دستوری است، اما ارجاع در سطح معنایی عمل می‌کند.

جانشینی، یک جایگزینی لفظی

است در حالی که ارجاع یک

جایگزینی معنایی است. به عبارت

دیگر جانشینی رابطه میان عناصر

زبانی است، مثل کلمات یا گروه-

ها، در حالی که ارجاع رابطه میان

معانی است.

تفاوت ارجاع و جانشینی

- جانشینی، یک جایگزینی لفظی است در حالی که ارجاع یک جایگزینی معنایی است. به عبارت دیگر جانشینی رابطه میان عناصر زبانی است، مثل کلمات یا گروه‌ها، در حالی که ارجاع رابطه میان معانی است.

- جانشینی معمولاً به صورت ارجاع درون مرجع و پیش مرجع و پس مرجع نادر است، آن هم تحت شرایط ویژه‌ای.

- عنصر جایگزین شده در فرایند جانشینی همان نقش مرجع خود را دارد اما در ارجاع الزاماً چنین نیست. (همان: ۹۰-۸۹).

مثلاً در فارسی «این کلاه را دوست ندارم، آن یکی بیشتر به من می‌آید»، «یکی» به «این کلاه» برمی‌گردد، بلکه الگویی برای این نمونه است. گرچه لفظاً «یکی» به جای «کلاه» نشسته است ولی از لحاظ ذهنی مقوله بزرگتری است. این حالت جانشینی است.

که تعبیر عنصری در گفتمان به عنصری دیگر وابسته است. یعنی یک عنصر متضمن عنصر دیگر است؛ به این مفهوم که نمی‌تواند به نحو مؤثری رمزگشایی شود مگر با توسل به عنصر دیگر. بخشی از انسجام توسط دستور و بخشی از طریق واژگان بیان می‌شود. در نتیجه می‌توان به دو انسجام «دستوری» و «واژگانی» اشاره کرد. دسته‌ای که انسجام دستوری را به وجود می‌آورند عبارت‌اند از: ارجاع، جایگزینی، حذف به قرینه، و پیوند انسجام واژگانی دوگونه تکرار و باهم‌آبی است.

هلیدی و حسن (همان: ۲۶) بیان می‌کنند که انسجام، مجموعه روابط معنایی است که همه نوع متنی را در برمی‌گیرد؛ متن را از نامتن (non-text)، جدا می‌کند و معنای بنیادین متن را به هم مرتبط می‌سازد. انسجام، ربطی به معنا ندارد، بلکه نشان می‌دهد که متن چگونه به عنوان یک بنای معنایی ساخته می‌شود. در این قسمت به انواع مختلف انسجام و زیرمجموعه‌های

آنها می‌پردازیم:

انواع جانشینی

چون جانشینی یک رابطه دستوری است و در سطح واژگان مطرح می‌شود، انواع آن با اصطلاحات دستوری معرفی می‌گردد و شامل سه نوع است:

- اسمی
- فعلی
- بندی

جانشینی اسمی (nominal substitution):

در این نوع، عنصر جانشین به عنوان هسته گروه اسمی عمل می‌کند و صرفاً جانشین عنصر می‌شود که خود، هسته گروه اسمی بوده است. دو گروه اسمی لزوماً دارای نقش واحدی در بند می‌باشند و عنصر جانشینی ممکن است از نظر تعداد با عنصر پیش‌انگاشته فرق داشته باشد. در این جانشینی «مال» و «یکی» به عنوان هسته گروه اسمی عمل می‌کنند و فقط می‌توانند جانشین عنصری شوند که آن عنصر خودش هسته یک گروه اسمی است. (همان: ۹۱)

جانشینی فعلی (verbal substitution): در این نوع جانشینی، عنصر جانشین به عنوان هسته گروه فعلی عمل می‌کند، یعنی در جایگاهی که فعل واژگانی در پایان گروه قرار دارد، مهمترین جانشین‌های فعلی در فارسی «همچنین» و «همینطور» می‌باشند.

مثلاً در فارسی: احمد درس بخوان، رضا تو هم همینطور. یکی از تفاوت‌ها بین جانشین‌های اسمی و فعلی در میزان عناصری است که می‌توانند منتقل نمایند. در حالی که جانشین‌های اسمی تقریباً همیشه جانشین هسته می‌شوند، جانشین‌های فعلی، جانشین فعل و عناصر مشخص دیگر در بند نیز می‌گردند (همان: ۱۱۳).

جانشین بندی (clausal substitution): چنانکه در فرایند جانشینی مرجع کلمه یا گروهی در یک بند نباشد بلکه مرجع خود یک بند باشد، این نوع جانشینی، جانشینی بندی خوانده می‌شود. در زبان انگلیسی کلمات "so" و "not" برای این نوع جانشینی به کار می‌روند. در فارسی «اینطور باشد»، «اینچنین باشد» و «همچنین» جانشین‌های بندی هستند.

- حذف به قرینه (Ellipsis): منظور حذف به قرینه لفظی است، یعنی درک واحد حذف شده از طریق واحد غیرحذف شده. مثال:

Joan brought some carnations,
and catherine some sweet peas.

در این مثال بند دوم به شکل زیر است:

Catherine brought some sweet peas.

یعنی فعل «brought» در بند دوم به قرینه لفظی حذف شده است. (همان: ۱۴۳)

- پیوند (conjunction): عبارت است از نشان دادن چگونگی ربط جملات یا اجزای آن به یکدیگر از طریق

واحدهایی چون: و، اگرچه، زیرا، با وجود این، اما، به عبارت دیگر در فارسی و معادل‌هایش در انگلیسی. مثال:

Although he was very uncomfortable, he fell asleep.

در این مثال، «Although» یک کلمه ربطی یا پیونددهنده

است به معنی «اگرچه». (همان: ۲۲۹)

ب- انسجام واژگانی

یکی دیگر از ابزارهای انسجام درون متنی، انسجام واژگانی است که از محدودیت چندانی در ایجاد ارتباط بین جملات تقریباً بی‌ارتباط از یکدیگر، برخوردار نیست و می‌تواند چنین جملاتی را به صورت کلیت منسجم درآورد.

هلیدی و حسن (۱۹۷۶: ۲۷۴) انسجام واژگانی را حاصل انتخاب واژگان خاص از متن می‌دانند. انسجام واژگانی حاصل انتخاب واژگان و ارتباط میان آنهاست که حوزه‌ای وسیع از تکرار عین کلمه تا استفاده از اسم عام را در بر می‌گیرد. آنها این نوع انسجام را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

- تکرار (Reiteration)

- همایی (Collocation)

- تکرار: مستقیم‌ترین شکل انسجام واژگانی است که از نظر هلیدی و حسن، هم جنبه صوری دارد و هم جنبه معنایی. تکرار از جنبه صوری همان «Repetition» است، مثال:

There was a large mushroom growing near her, about the some height as herself ; and when she had looked under it , it ocured to her that she might as well look and see what was on the top of it.

She stretched herself up on tiptoe , and peeped over the edge of the mushroom....

در این مثال، نمونه‌ای از تکرار صوری وجود دارد. کلمه mushroom در پاراگراف دوم به mushroom در پاراگراف اول برمی‌گردد که دقیقاً تکرار شده است. (همان: ۲۷۸).

مهمترین انواع تکرار از جنبه معنایی عبارتند از:

الف - هم معنایی (synonymy): انتخاب یک واحد واژگانی که در برخی مفاهیم با واژه قبل هم‌معنا باشد. مثال:

accordingly...I took leave , and turned to the ascent of the peak. The climb is perfectly easy....

در این مثال، واژه «climb» هم‌معنای واژه «ascent» است (همان).

ب- شمول معنایی (Hyponymy): رابطه بین یک مفهوم و مفاهیم تحت شمول آن را شامل می‌شود. مثال:

Henrys bought him

self a new jaguar. He practically lives in the car.

در این مثال، car به jaguar برمی‌گردد و car یک واژه شامل (superordinate) برای jaguar به حساب می‌آید. (همان).

- هم‌آیی: یک هم‌نشینی خاص، یعنی تمایل به هم‌رخدادی بین واژه‌ها.

مثال:

Why does this little

boy wriggle all the time? Girls dont wriggle.

در این مثال boy و girl با هم رابطه هم‌آیی دارند. (همان:

۲۸۵)

عناصر واژگانی که به یکدیگر مرتبطند و اغلب با هم می‌آیند موجب منسجم‌تر شدن متن می‌شوند. این ارتباط می‌تواند به صورت‌های زیر باشد:

- رابطه هم‌شمولی (Co-hyponymy)

- رابطه متقابل (opposition)

- رابطه جزء به کل (part to whole)

- تعلق به یک مجموعه

کی ویلز (۱۹۹۴: ۶۰۳) می‌گوید که انسجام - اصطلاحی که توسط هلیدی و حسن (۱۹۷۷) رایج شد - به روش‌های مختلف زبان‌شناختی (دستوری، واژگانی و واجی) اشاره می‌کند تا به وسیله آن جملات به هم متصل شده و واحدهای بزرگتری همچون پاراگراف، قطعه یا بخش را به وجود آورند. انسجام را به عنوان اتصال یا مطابقت بین جمله‌ای نیز می‌شناسند. همچنین یک ابزار مهم برای کمک به استدلال، شرح، توضیح، تقابل، تأکید و... به‌ویژه در متون تخصصی است و حروف ربط به همین منظور در متون استفاده می‌شوند. یکی دیگر از ابزارهای مورد استفاده در انسجام که نقش کاربردشناختی دارد، اجتناب از تکرار است. در هر گفتمان و متنی، درجاتی متفاوت از اطلاع‌رسانی - از اطلاعات قدیم و جدید - بین پاره‌گفتارها وجود دارد که تکرار و

در انسجام، روش‌هایی
مدنظر است که در آنها،
اجزای متن روساختی
(surface text)، یعنی
کلماتی که می‌شنویم یا
می‌بینیم، در یک توالی
به‌طور متقابل به هم
مرتبطند که باید بین
انسجام و دیگر معیارهای
متنیت، تعامل وجود
داشته باشد تا ارتباط،
مفید واقع شود.



پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بدعت عقاید را در بر می‌گیرد. به‌عنوان مثال ضمائر سوم شخص برای اشاره به یک نامواره (nominal)، در بافت ذکرشده به صورت ارجاع درون متنی مورد استفاده قرار می‌گیرند:

Full fathom five thy father lies ;

:Of his bones are coral made

Those are pearls that were his eyes...

(Shakespeare The Tempest, I. ii)

یکی دیگر از ابزارهای مورد استفاده جایگزینی

- گاهی هم دو عنصر با این که با یکدیگر ارتباط معنایی دارند، ولی به آسانی نمی‌توان نوع رابطه میان آنها را تعیین کرد؛ متن واژه‌های «خنده» و «لطیفه». (همان: ۲۸۴)

در انسجام، روش‌هایی مدنظر است که در آنها، اجزای متن روساختی (surface text)، یعنی کلماتی که می‌شنویم یا می‌بینیم، در یک توالی به‌طور متقابل به هم مرتبطند که باید بین انسجام و دیگر معیارهای متنیت، تعامل وجود داشته باشد تا ارتباط، مفید واقع شود. (دوبوگراند و درسler، ۱۹۸۱: ۴-۳).

(substitution) است که جانشین یک اصطلاح توسط اصطلاح دیگر با استفاده از صورت‌های جایگزین نظیر one و do در زبان انگلیسی است:

Well, there are only two push on a Sunday

The one youre reading and this one.

(john Osborne look Back in Anger, Aci)

نوع دیگر از انسجام ضمنی، حذف به قرینه (Ellipsis) است؛ چرا که شامل حذف بخشی از یک ساختار دستوری در یک پاره-گفتار یا جمله است که صریحاً جبران می‌شود.

اینچنین حذف‌ها معمولاً اطلاعات کهنه را تشکیل می‌دهند. این حذف سودمندانه از تکرار جلوگیری می‌کند.

نوع دیگر انسجام که از تکرار جلوگیری می‌کند، استفاده از هم‌معنایی یا بازگویی (Paraphrase) است که نوعی تنوع موزون (خوش‌ساخت) فراهم می‌کند که در فن بلاغت سنتی بسیار تأیید می‌شود و هنوز به عنوان نشانه‌ای از سبک خوب، شناخته می‌شود. در بسیاری از متن‌های غیرادبی همچون متون ادبی، هم‌معناها به تکرار، ارجحیت دارند.

اما با همه اینها در بسیاری از گونه‌های کاربردی رسمی و حتی زبان ادبی و خصوصاً در نظم، تکرار یافت می‌شود؛ زیرا تکرار برای تأیید و تأثیر عاطفی مورد استفاده است. تکرار بی‌کم و کاست واژگانی، اساس شمار قابل‌ملاحظه‌ای از صنایع ادبی فن بلاغت سنتی را تشکیل می‌دهد که به‌عنوان ترکیب (scheme) شناخته می‌شود و در آنها، تکرار واژگانی معمولاً با تکرار دستوری یا تناظر مطابقت دارد، مثل تکرار کلمات در آغاز بندهای متوالی جملات و تکرار در پایان به‌ویژه در شعر؛ انسجام نه تنها براساس سطوح واژگانی و دستوری، بلکه براساس سطوح واجی نیز مشخص می‌شود؛ با الگوهای مکرر قافیه و الگوهای صوتی نظیر همگونی مصوت‌ها و همگونی آوایی. تقسیم‌بندی‌های جزئی‌تر در نمودار زیر آمده است.



آنها، مطالعات گسترده‌ای انجام داده‌اند. در این رابطه می‌توان به اصمعی، جمعی، جاحظ، ابن‌قتیبه، ثعلب، ابن‌المعتز، قدام‌بن جعفر، اسحاق‌ابن وهب، حازم‌القرطاجنی، شامعنی، زمخشری، سکاکی، فخرالدین‌رازی، اشرف علی ثنوی، حمیدالدین فراهی، امین‌احسن اصلاحی، محمدعزت دروزه، سیدقطب مصری و محمدحسین طباطبایی اشاره کرد.

بوآس، گی‌یام و کولوگیلی (۱۳۷۶: ۱۳۸-۱۳۲) در کتاب **دیرینه‌ی زبان‌شناسی عربی** رویکردهای مهم در بررسی متون را به این شرح معرفی می‌کنند که اندیشمندان مسلمان در تجزیه و تحلیل زبان و متون در پنج زمینه تحقیقی مبدع رهیافت‌های بسیار جالبی بوده‌اند این پنج زمینه عبارتند از:

- نقد ادبی
- بلاغت در مفهوم یونانی
- اصول الفقه
- بلاغت در مفهوم اسلامی آن
- مفسران قرآن

مشخصه مشترک این پنج زمینه به ظاهر متفاوت تحقیق این است که همگی به‌نحوی به بررسی متون مربوط هستند.

مطالعات اندیشمندان ایرانی معاصر

تعدادی از اندیشمندان ایرانی معاصر، در رابطه با مفاهیم متن، انسجام و پیوستگی، آثاری را به رشته تحریر درآورده‌اند. البته لازم به یادآوری است که بعضی از آنها به‌طور مستقیم به این مفاهیم اشاره نکرده‌اند، اما از آنجا که در هر حال آثار آنها به نوعی در ارتباط با متن و روابط درون متنی است، ذکر آنها در این بخش ضروری است. اندیشمندان این بخش، عبدالعظیم قریب، ملک‌الشعراى بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال همایی، رشید یاسمی، پرویز ناتل خانلری، حسن انوری، حسن احمدی گیوی، خسرو فرشیدورد، کورش صفوی، کاظم لطفی پورساعدی،

پیشینه مطالعات انجام‌شده پیرامون متن، متنیت و تحقق معیارهای آنها

مطالعات اندیشمندان مسلمان

اندیشمندان مسلمان در زمینه بررسی متون و تجزیه و تحلیل

خسرو غلامعلی‌زاده، فرهاد ساسانی، گیتی تاکی، سید محمدتقی طیب، علی صلحجو، حمیدرضا شعیری و فردوس آفاگل‌زاده هستند که در زیر به بیان اندیشه‌های آنان می‌پردازیم.

قریب، بهار، فروزانفر، همایی و یاسمی در فصل هشتم کتاب **دستور زبان فارسی (پنج استاد)** (۱۳۷۳: ۲۱۶)، حرف ربط یا

پیوند را با نام «حرف ربط» تعریف می‌نمایند و می‌گویند حرف ربط یا پیوند، کلمه‌ای است که دو عبارت یا دو کلمه را به یکدیگر ربط و پیوند می‌دهند و دوگونه است: مفرد و مرکب حروف ربط مفرد: و، یا، پس، اگر، نه، چون، چه، تا و مانند آن و حروف ربط مرکب: چون، چندانکه، زیرا که، همین‌که، همان‌که، بلکه، چنانچه، چنانکه، تالیکنه، و مانند اینها هستند. آنها در بخش دوم کتاب خود (همان: ۲۲۵)، از جمله (گفتار) و کلام (سخن) صحبت می‌کنند. به عقیده آنها، هرگاه چند کلمه با یکدیگر ترکیب شوند و میان آنها اسناد باشد، آن‌را جمله یا گفتار می‌گویند و در صورتی که جمله به گونه‌ای باشد که برای شنونده مفید باشد و اگر گوینده خاموش شود، شنونده منتظر نماند، آن‌را کلام، سخن یا جمله تام می‌نامند. سپس ارکان جمله را با واژه‌های زیر معرفی می‌نمایند: مسندالیه، مسند، رابطه. آنگاه اجزای جمله معین نوع کلماتی که رکن جمله واقع می‌شوند را توصیف می‌کنند که شامل اسم، فعل و صفت است، یا کلمه دیگری که در حکم جانشین آنها باشد. در جای دیگر (همان: ۳۲۴) متعلقات فعل یا جمله (وابسته‌های سخن) معرفی می‌شوند که عبارتند از: مفعول صریح، مفعول بی‌واسطه، قید زمان و مکان، قید وصف و تأکید و امثال آن.

ناتل خانلری (۱۳۷۳: ۱۰)، در کتاب دستور زبان فارسی، جمله را یک یا مجموع چند کلمه می‌نامد که پیام کاملی را از گوینده به شنونده می‌رساند. وی در جای دیگر (همان: ۱۳۴)، از پیوند جملات با هم سخن می‌گوید و ذکر می‌کند که این پیوستگی گاهی از نظر معنی جملات است و در توضیح این مطلب مثال زیر را می‌آورد:

«کتاب گلستان گم شده بود. سراسر خانه را جست‌وجو کردم. زیر میز و بالای گنجی را دیدم. فرش را برگرداندم، زیر آن را نگاه کردم، هیچ نشانی از گلستان نیافتم. نومید شده بودم. آخر پشت گنجی را نگاه کردم، گلستان آنجا افتاده بود.»

بین این جملات پیوستگی و ربط هست ولی این پیوستگی با کلمه خاصی ایجاد نشده است، بلکه معنی جملات است که آنها را به هم پیوند می‌دهد. اینگونه ربط بین جمله‌ها «پیوند معنوی» نامیده می‌شود. اما گاهی پیوستن جمله‌ها به یکدیگر با استفاده از حروف ربط انجام می‌شود؛ مانند و، پس، اما، لیکن، لیک، بنابراین، زیرا که، لهذا، هم، خواه... خواه، چه... چه، و مانند اینها. در این حالت، اینگونه ربط میان جمله‌ها را «پیوند لفظی» می‌خوانیم. ناتل خانلری در بخشی دیگر (همان: ۱۴۷-۱۴۶)، از «فراگرد پایه» و «فراگرد پیرو» سخن می‌گوید. او هر یک از قسمت‌های جمله مرکب را که اصولاً شامل یک فعل است اما به تنهایی دارای معنی تام نیست، «فراگرد» می‌خواند و این کلمه را معادل اصطلاح clause انگلیسی و proposition فرانسوی می‌آورد. وی می‌گوید در هر جمله مرکب یک قسمت اصلی می‌باشد که غرض گوینده همان است و آن «فراگرد پایه» است.

همچنین برای تکمیل «پایه» یک یا چند فراگرد دیگر می‌آید که «فراگرد پیرو» خوانده می‌شود که توضیحی به فراگرد پایه می‌افزاید. این توضیح گاهی درباره زمان، گاهی علت، گاهی غرض و گاهی شرط وقوع فعل پایه است.

مثال:

- چون آفتاب بدمد (فراگرد پیرو - بیان زمان)
جهان روشن می‌شود. (فراگرد پایه)
- چون نتوانستم درس را خوب بخوانم (فراگرد پیرو - بیان علت)

دبیر مرا سرزنش کرد (پایه)
- در رفتن شتاب کردم (فراگرد پایه)
تا به موقع به دبیرستان برسم (فراگرد پیرو - بیان غرض)
- اگر بتوان (فراگرد پیرو - بیان شرط)
بیش از این کار می‌کنم (فراگرد پایه)
ناتل خانلری بار دیگر از پیوستگی جمله‌های مستقل در یک گفتار یا در یک متن، در بخشی با نام «پیوستگی جملات مستقل» (همان: ۲۵۲-۲۴۶) صحبت می‌کند و می‌گوید که این پیوند یا معنوی است یا لفظی و متذکر می‌شود که پیوند معنوی از دو راه به دست می‌آید: ترتیب زمانی و ترتیب منطقی.

- ترتیب زمانی: در این ترتیب فعل‌های چند جمله مستقل از لحاظ زمان در پی هم واقع می‌شوند.
درویشی مجرد به گوشه صحرایی نشسته بود ← پادشاهی بر او بگذشت (گلستان)
- ترتیب منطقی: آن است که میان دو یا چند جمله، رابطه علت و معلول، یا مقدمه و نتیجه وجود داشته باشد.

سخنم نشنیدی ← عاقبتش دیدی.
آه کردی ← ذوق رفت.
گاهی ترتیب زمانی، خود متضمن ترتیب منطقی نیز هست. شبی در بیابان مکه از بی‌خوابی پای رفتنم نماند ← سر بنهادم (گلستان)

درویشی را ضرورتی پیش آمد ← گلیمی از خانه یاری بدزدید (گلستان)
سپس به پیوند لفظی می‌پردازد و متذکر می‌شود که جملاتی که با حروف عطف به هم پیوسته‌اند، نسبت به هم یکی از روابط زیر را دارا هستند:

- مطابقت
- تساوی
- تناوب
- مقابله و منافات
- توالی
- اثبات و نفی
- مشارکت در نفی
- مشارکت در اثبات

یا ← بکش ← یا → دانه ده → یا ← از قفس آزاد کن.

گاهی حرف «یا» از آغاز جمله نخست حذف می‌شود: این عبارت درست نیست → یا ← من نمی‌فهمم.
- مقابله یا منافات: گاهی مفهوم یکی از دو جمله که به هم عطف می‌شوند در مقابل دیگری قرار می‌گیرد، یعنی وقوع یکی منافای وقوع دیگری است. یا وقوع یکی از حکم کلی که در دیگری بیان شده است، مستثنی است. این‌گونه جملات با حروف «ولیکن، ولیکن، و لیک و اما» به هم مربوط می‌شوند.
در کار شتاب باید کرد → اما ← احتیاط لازم است.
جملاتی که با این حروف و نظایر آنها به هم پیوند خورده‌اند،

- بیان علت
- بیان نتیجه

سپس به ترتیب به تعریف این روابط و ذکر مثال می‌پردازد:
- **مطابقت:** دو یا چند جمله مستقل که از هر جهت با هم مطابق باشند، با حرف «و» می‌پیوندند.
یزدان آفریدگار جهان است → و ← داننده آشکار و نهان است → و ← راننده چرخ و زمان است → و ← آوردنده بهار و خزان است.
- **تساوی:** هرگاه مفهوم دو یا چند جمله از جهتی مساوی باشد آن جملات را با «چه» که در اول هر جمله می‌آید با هم پیوند می‌دهیم.



آن جزء از جمله مرکب است که به همراه جمله پایه می‌آید و وابسته آن می‌باشد؛ یعنی مفاهیمی از قبیل زمان، شرط، علت و جزء آن را به مفهوم جمله پایه می‌افزاید. جمله پیرو خود معنی کامل ندارد، یعنی جمله‌ای ناقص است که مفهومی بر جمله پایه می‌افزاید.

یا از لحاظ معنی مقابل یکدیگرند و یا از لحاظ لفظ، که یکی مثبت و دیگری منفی است.

- **توالی:** دو جمله خبری که دومی نسبت به اولی در زمان، توالی دارد (یعنی در پی آن واقع شده)، با کلمه «پس» و آنچه به این معنی باشد به هم می‌پیوندند:

چندی بگریست → پس ← بخندید.

شام می‌خوریم → بعد ← به گردش می‌رویم.

- **اثبات و نفی:** دو جمله که شامل دو حکم برای امر واحد باشند، یکی به اثبات و دیگری به نفی، غالباً با واسطه کلمه «نه» یا «نی» در اول یکی از جمله‌ها با هم می‌پیوندند:

تو برای وصل کردن آمدی → نی ← برای فصل کردن آمدی.

چه ← بیائی → چه ← نیایی.

گاهی کلمات «خواه» و «خواهی» نیز دو جمله مستقل را به هم معطوف می‌کنند و همین معنی تساوی امور مختلف از آنها برمی‌آید. در این حال کلمات مزبور نیز در حکم «حرف عطف» هستند.

خواه ← بزن → خواه ← ببخشای.

خواهی ← بیشتر → خواهی ← آشتی کن.

- **تناوب:** گاهی دو یا چند جمله مستقل که در پی یکدیگر می‌آیند با هم تناوب دارند، یعنی ممکن است تنها یکی از آنها واقع شده باشد یا واقع شود. رابطه این‌گونه جمله‌ها، حرف «یا» است در آغاز هر جمله:

- مشارکت در نفی: دو یا چند جمله مستقل که در نفی با هم مشارکت داشته باشند، با حرف «نه» که در اول هر جمله تکرار می‌شود، پیوند می‌پذیرند:

نه ← زین رشته سرمی‌توان تافتن → نه ← سر رشته را می‌توان یافتن.

- مشارکت در اثبات: دو یا چند جمله مستقل که از واقع شدن چند امر مختلف در عین حال خبر می‌دهند (یعنی در عین اختلاف با یکدیگر در «اثبات» اشتراک دارند)، با واسطه حرف «هم» پیوند می‌پذیرند و این حرف در آغاز هر یک از جمله‌ها تکرار می‌شود.

هم ← می‌ستیزد ← هم می‌گریزد.

- بیان علت: گاهی جمله ثانی «علت» وقوع امر یا بیان

جمله، جایگاه و ترتیب اجزای جمله، اقسام جمله و سپس جملات پایه و پیرو صحبت کرده. و جمله پایه را اینطور تعریف می‌کنند: «آن قسمت از جمله مرکب است که غالباً غرض اصلی گویند یا نویسنده را در بردارد»، و در مورد جمله پیرو می‌گویند: آن جزء از جمله مرکب است که به همراه جمله پایه می‌آید و وابسته آن می‌باشد؛ یعنی مفاهیمی از قبیل زمان، شرط، علت و جزء آن را به مفهوم جمله پایه می‌افزاید. جمله پیرو خود معنی کامل ندارد، یعنی جمله‌ای ناقص است که مفهومی بر جمله پایه می‌افزاید:

- درس‌هایت را خوب بخوان، تا در امتحان موفق شوی.

- تا شیر را باز کردم، آب فوران کرد.

- در صورتی‌که بروی و زود برگردی، من همین جا می‌مانم.



- ناصر خسرو... در همین خانه که می‌نشیند، از اندیشه و عبرت غافل نیست.

در مثال‌های بالا، جملات «درس‌هایت را خوب بخوان» و «آب فوران کرد» و «من همین جا می‌مانم» و «ناصرخسرو... از اندیشه و عبرت غافل نیست» که بار مفهوم و غرض اصلی گوینده را دارند، جمله پایه و جمله‌های «تا در امتحان موفق شوی» و «تاشیر را باز کردم» و «در صورتی‌که بروی» و «زود برگردی» و «ناصرخسرو... در همین خانه که می‌نشیند» که مفاهیمی چون علت و زمان و شرط و حالت و جز آن بر مفهوم جمله پایه و اصلی می‌افزایند، جمله پیرو هستند. سپس یکی از راه‌های تشخیص جمله پایه از پیرو را اینطور عنوان می‌کنند که جمله پیرو غالباً همراه یکی از حروف ربط از قبیل «تا»، «اگر»، «که» و «زیرا که» می‌آید، چنانکه در چهار جمله مورد بحث، در اولی و دومی «تا» و در سومی «اگر» («در صورتی‌که» در جمله سوم، به معنای «اگر» است.) و در چهارمی «که» مشاهده می‌شود.

حکمی را که در جمله اول ذکر شده است، می‌رساند. در این مورد، رابطه دو جمله، حرف‌های «زیرا که»، «که (تعلیل)»، «چرا که»، «ازیرا» و مانند آنهاست:

آسان گذران کار جهان گذران را.

→ زیرا که ← خردمند جهان خواند جهان را (ناصرخسرو)

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

→ که ← خواجه خود روش بنده‌پروری داند (حافظ)

- بیان نتیجه: گاهی جمله ثانی، «نتیجه» جمله اول را بیان می‌کند. رابطه اینگونه جملات، کلمات «پس»، «بنابراین»، «لهذا»، و مانند آنهاست:

دریا طوفانی بود → پس ← لنگر انداختیم.

امشب آسمان صاف است → بنابراین ← فردا باران نمی‌آید.

هیچ وسیله نقلیه نبود → لهذا ← پیاده رفتیم.

انوری و احمدی‌گیوی (۱۳۷۳: ۳۱۱-۳۱۰) در کتاب دستور

زبان فارسی ۲ در بخش دهم با عنوان «جمله» در مورد ارکان

آنگاه در جای دیگر (همان: ۳۱۳) از جملات پیوسته نام می‌برند که به اعتقاد آنها، جمله‌هایی هستند که به دنبال هم می‌آیند و از لحاظ مفهوم با هم ارتباط و پیوستگی دارند، اما همه آنها جملات مستقل و کاملی هستند، برخلاف جمله‌های مرکب که جمله پیرو در آنها ناقص و وابسته است. جمله‌های پیوسته غالباً با دو حرف ربط می‌آیند و معمولاً بین آخرین جمله‌ها، حرف ربط یا قید می‌آورند:

می‌خواستم به مسافرت بروم، عجله کردم، کیفم را در خانه جا گذاشتم. در گاراژ متوجه شدم. به سرعت به خانه برگشتم. چمدانم را برداشتم. سوار تاکسی شدم. دوباره به گاراژ آمدم، ولی وقتی رسیدم که اتوبوس حرکت کرده بود. خودنویسم گم شد. همه جا را گشتم. به کیف نگاه کردم. از خواهر و برادرم پرسیدم. بالاخره پیدا نشد. فرشیدورد در بخش چهارم از کتاب **جمله و تحول آن در زبان فارسی (۱۳۸۲: ۳۸۵-۲۶۹)**، درباره جمله مرکب و تحول آن در زبان فارسی صحبت می‌کند، به این ترتیب که در فصل اول،

الف- آنهایی که جمله‌واره اسمی می‌سازند.
ب- آن دسته که جمله‌واره وصفی به وجود می‌آورند.
ج- حروف ربط و گروه‌های ربطی که جمله‌واره قیدی می‌سازند.

حروف ربط و گروه‌های ربطی به وجود آورنده جمله‌واره قیدی، خود به این اقسام تقسیم می‌شوند: زمان، مکان، کیفیت و حالت، مقدار، علت، مقصود تقابل، شرط و استثنا.

در فصل دوم همین بخش، فرشیدورد جمله‌های مرکب پیوسته‌ای را معرفی می‌کند که معتقد است آنهایی هستند که جمله‌واره‌هایشان با هم رابطه همسانی دارند. این جملات خود به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

- تأکیدی

- تفسیری

- بدلی

- همپایگی

جمله‌های مرکب همپایگی و جمله‌های همپایه معمولاً با

آنچه «پیوستگی» نامیده می‌شود، در اصل، ملاکی است که ارتباط میان اجزای سازنده هر متن را تعیین می‌کند، که این ارتباط بر مبنای عوامل بیرون از متن به دست می‌آید. این عوامل حکم اطلاعاتی را دارند که قرار است گوینده و شنونده، یا نویسنده و خواننده از آن برخوردار شوند.

حروف ربط و گروه‌های ربطی همپایگی به وجود می‌آیند (گاهی حروف ربط همپایگی در اینگونه جملات مرکب حذف می‌شوند).

در فصل سوم، از جمله‌های مرکب وابستگی صحبت می‌شود و گفته می‌شود که جمله‌های مرکب وابستگی با حروف ربط و گروه‌های ربطی وابستگی، به وجود می‌آیند. این عناصر (گروه‌های ربطی وابستگی) جمله‌واره‌ای را در حکم یک کلمه از جمله‌واره‌های دیگر جدا می‌کنند و به گفته دقیق‌تر، جمله‌واره‌ای را در حکم اسم یا صفت با قید برای جمله‌واره دیگر به وجود می‌آورند و عبارتند از: چون، اگر، تا، که، وقتی‌که، به منظور اینکه، برای اینکه، مگر و جز آنها. این کلمه‌ها و گروه‌ها همواره با دو جمله‌واره سروکار دارند که یکی را جمله‌واره هسته یا پایه یا اصلی و دیگری را جمله‌واره وابسته یا پیرو یا تبعی یا فرعی می‌نامند. مثال: «چون به دانشگاه رفتیم، درس‌های خود را مطالعه کردم». در این عبارت، «درس‌های خود را مطالعه کردم»

کلماتی درباره جمله مرکب ارائه می‌کند، سپس پیوندها یا حروف ربط و گروه‌های ربطی را مهمترین نشانه‌های ساختمانی جملات مرکب اعلام می‌کند که دو یا چند کلمه یا گروه یا جمله واژه را همپایه یکدیگر می‌سازند و یا جمله‌واره‌ای را وابسته جمله-واره‌هایی دیگر می‌کنند. حروف ربط و گروه‌های ربطی همپایگی، خود به اقسامی تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

- افزایش

- نفی

- تضاد

- تصحیح

- نتیجه

- توالی

- تناوب

- یکسانی (تسویه) و مانند آنها.

حروف ربط و گروه‌های ربطی وابستگی سه دسته‌اند:

جمله‌واره پایه یا اصلی و «به دانشگاه رفتم» جمله‌واره پیرو یا تبعی یا فرعی است و «چون» پیوند وابستگی زمانی است که با جمله‌واره وابسته مجموعاً در حکم قید زمان برای فعل جمله‌واره پایه به شمار می‌رود.

صفوی (۱۳۸۲: ۱۹۷-۱۸۸) به پیروی از دو بوگراند و درس‌لر، ملاک‌های متنیت را طبق موارد زیر معرفی می‌کند:

- پیوند
- پیوستگی
- هدفمندی
- پذیرفتگی
- پیام‌داری
- موقعیت‌مداری
- متنیت مشترک

و سپس به توصیف هریک از این ملاک‌ها می‌پردازد. صفوی می‌گوید: آنچه «پیوستگی» نامیده می‌شود، در اصل، ملاکی است که ارتباط میان اجزای سازنده هر متن را تعیین می‌کند، که این

صدایی به گوشم نمی‌رسید. پیرمرد چوبش را به طرفم گرفت. چشمانم را بستم، اختیار دستانم را نداشتم، ولی انگار همه چیز خوب پیش می‌رفت.

تمام جملات تشکیل‌دهنده این متن قابل درک است اما این متن پیوستگی ندارد؛ چرا که، از مجموع این جملات نمی‌توانیم به درکی مشخص برسیم، یعنی نمی‌توانیم موقعیتی را برای تولید این جملات در نظر بگیریم. در صورتی که اگر می‌دانستیم این متن بخشی از خاطرات یک بیان‌بست است، همین متن پیوستگی می‌یافت.

لطفی پورساعدی (۱۳۷۱: ۱۱۰)، از انسجام متنی نام می‌برد. وی می‌گوید متن یک یا چند جمله است که دارای معنی یا پیام معنی باشد، و اضافه می‌کند، واضح است که هر چند جمله‌ای که به‌طور متوالی کنار هم قرار گرفته باشند، تشکیل متن نمی‌دهند. بین جملات یک متن روابط معینی برقرار است که آن متن را از مجموعه جملاتی که به‌طور تصادفی کنار هم قرار گرفته‌اند، جدا می‌سازد. مجموعه این روابط ایجادکننده متن را «انسجام متنی»



می‌نامند. در جای دیگر (همان: ۱۱۱)، لطفی پورساعدی عناصر انسجام متنی را اینچنین معرفی می‌کند:

الف- دستوری

ب- لغوی

ج- ارتباط منطقی

آنگاه لطفی پورساعدی (همان: ۱۲۲)، از معنای جمله و معنای کلام می‌گوید. او معنای جمله را، معنای حاصل از مفاهیم عناصر ساختمانی جمله بدون توجه به عوامل برون‌زبانی و بافت و موقعیت اجتماعی مربوطه می‌داند، در حالی که معنای کلام را عبارت از مفهوم و معنایی در نظر می‌گیرد که جمله تحت شرایط ارتباطی خاص از خود متبادر می‌سازد. به‌عنوان مثال، معنی جمله «Where are your shoes?» همان معنای حاصل از

ارتباط بر مبنای عواملی بیرون از متن به دست می‌آید. این عوامل حکم اطلاعاتی را دارند که قرار است گوینده و شنونده، یا نویسنده و خواننده از آن برخوردار شوند. اگر مشکلی در این اشتراک اطلاعات به‌وجود آید، قطعاً ارتباط دچار خدشه می‌شود و در این صورت پیوستگی متن وجود نخواهد داشت. سپس، صفوی مثالی می‌آورد:

نمی‌دانستم باید چه‌کار کنم. اولین بار بود که اینطور می‌شدم. جلوی آن جمعیت احساس می‌کردم دارم خفه می‌شوم. همه منتظر بودند کارم را شروع کنم. دستم جلو نمی‌رفت. همان‌جا نشسته بودم و به آن پیرمرد مو فری نگاه می‌کردم که چونه‌اش را با دو دست گرفته بود و با تعجب مرا ورنانداز می‌کرد. سرم را پائین آوردم و به او، که رهبری ما را برعهده داشت، فهماندم که حاضرم.

واژه‌های سازنده آن و روابط نحوی حاکم بر آنهاست. (یعنی کسب اطلاع درباره مکان کفش‌های مخاطب)، بدون در نظر گرفتن اینکه چه کسی در چه موقعیتی، تحت چه شرایطی و خطاب به چه کسی آن را ادا می‌کند. در حالی که همین جمله اگر توسط یک مادر خطاب به بچه‌ای که صبح زود با کمی تأخیر از خواب بیدار شده و باید هرچه زودتر با عجله جهت رفتن به مدرسه آماده گردد، ادا بشود، دارای مفهوم «عجله کن» خواهد بود. و اگر این جمله را پرستاری خطاب به بیمار در کنار تخت بیمارستان بگوید، یعنی «اگر محل کفش‌هایتان را به من بگوئید، من می‌توانم در آوردن آنها به شما کمک می‌کنم».

ساسانی در فصل چهارم پایان‌نامه خود (۱۳۸۱: ۱۳۴)، «متن» و هفت معیار متنیت را با نام «عوامل مؤثر در تفسیر و فهم متن» آورده و معتقد است (همان: ۱۵۲-۱۵۰)، دو معیار نخست متنیت، یعنی انسجام دستوری و انسجام مفهومی، زمانی می‌تواند به کار رود که متنی داشته باشیم و وجود روابطی دستوری - معنایی و مفهومی را در بین عناصر سازنده آنها بررسی کنیم. وی باور دارد که با توجه به این دو معیار نمی‌توان متن را طوری پوشش داد که تمام متون کلامی و غیرکلامی را دربرگیرد، زیرا همانطور که قبلاً در پایان‌نامه خود ذکر کرده است، متون انواع دیگری هم دارند. از سوی دیگر، ساسانی معتقد است که برای برخی افراد، متنی می‌تواند دارای متنیت باشد چون اطلاعات آن کافی است، و برای برخی دیگر دارای متنیت نباشد چون اطلاعات آن ناکافی است، وی شرطی اساسی‌تر را هم علاوه بر معیارهای ذکر شده مؤثر می‌داند و آن این است که تشخیص متن از نامتن، بر مبنای عواملی فرامتنی انجام می‌شود. در برخی موارد نیز متنیت با توجه به فرهنگ‌ها و حتی خرده‌فرهنگ‌های متفاوت با قالب‌های خاصی مشخص می‌شود. به عنوان مثال، در زبان فارسی حالت‌هایی همچون احوالپرسی، گفت‌وگوی تلفنی، سخنرانی، استیضاح، صورت‌جلسه، گزارش خبری، گزارش روزنامه‌ای، گزارش ورزشی و نظایر آنها، آشنا هستیم. در کل برخی از این قالب‌ها با قالب‌های متنی در فرهنگ‌های دیگر همچون انگلیسی‌زبانها مشابه هستند و برخی نیز متفاوت و خاص. پس به نظر می‌رسد یکی از عوامل بسیار مؤثر در تعیین متنیت یک متن، قالب‌های جاافتاده مشترک انسانی و در مرحله بعد، قالب‌های فرهنگی و خرده فرهنگی است.

نکته دیگری که ساسانی بر آن صحه می‌گذارد این است که متنیت، علاوه بر فرهنگ‌مدار بودن، فهمنده‌مدار نیز هست؛ به این معنا که فهمنده می‌تواند بر متن بودن یا نبودن پاره‌ای از کلام تأکید نماید. بنابراین متنیت به تعبیری پیوستاری است، چه به لحاظ اندازه و چه به لحاظ تعیین متنیت در حالات و بافت‌های متفاوت. ساسانی از متن‌های رایانه‌ای هم نام می‌برد که به اعتقاد او، در این‌گونه متن‌ها، علاوه بر مشاهده متن نوشتاری با گرافیک و سبک‌های متنوع و گاهی نمایش‌های متحرک

(انیمیشن) یا فیلم‌مانند و صوت و موسیقی روبه‌رو می‌شویم. در واقع، در اینجا، متن می‌تواند صرفاً به تصویری ثابت، ایستا و صامت محدود نشود، بلکه با نوعی عوامل مشابه محاوره و گفت-وگو فراهم می‌گردد؛ با این تفاوت که مؤلف، هم همچون مؤلف نوشتار عادی، «غایب» است. البته در برخی متون رایانه‌ای اینترنتی، مؤلف نیز می‌تواند «حاضر» شود یا از طریق «گپ» (چت) به صورت نوشتاری پاسخ گوید و یا به صورت صوتی و حتی تصویری، با خواننده - به عبارت دیگر، فهمنده - ارتباط برقرار نماید. این نکته مهم در این متون، وجود «فرامتنها» (hypertexts) است که به فهمنده اجازه می‌دهد از متن اصلی «گریز» بزند و با متون دیگر، نقشه‌ها، تصویرها، صداها، موسیقی‌ها و نظیر آن از دیگر «فراپیوندها» (hyperlinks)، ارتباط برقرار کند. حالا، متن از حالت ایستایی خارج می‌شود و در واقع متنیت را در این مورد نمی‌توان به هیچ‌وجه از طریق انسجام، مشخص کرد؛ چرا که متنیت چنین متنهایی در «متن‌گریزی» نهفته است.

متن، یک واحد زبان به هنگام کاربرد است و یک واحد دستوری، مانند یک بند یا یک جمله نیست و توسط اندازه‌اش توصیف نمی‌شود. متن از جمله تشکیل نمی‌شود، بلکه توسط جمله تحقق می‌یابد یا در جمله رمزگذاری می‌شود.

تاکی (۱۳۷۸: ۷۳)، به پیروی از هلیدی و حسن از پیوستگی و همبستگی صحبت می‌کند. وی پیوستگی را معادل «cohesion» در نظر می‌گیرد و معتقد است که: پیوستگی، انسجام درونی متن یا روابط بین جمله‌ای است یا به تفسیر دیگر، وابستگی تعبیر و تفسیر عناصری در متن به تعبیر و تفسیر عناصر دیگری در بافت خود متن است و منظور از همبستگی یا ارتباط مطالب، تعبیر و تفسیر متن با توجه به موقعیت‌های بیرون از متن یا شرایط اجتماعی آن و نیز تجربیات و پیش‌ذهنی‌های ما در درک و فهم متن است. معناشناسی، متن را مجموعه داده‌ها و پدیده‌ها با قابلیت تجزیه و تحلیل می‌داند. از دیدگاه شعیری، راهی که بر اساس دیدگاه متنی برای رسیدن به معنای می‌کنیم، مسیر برونه به درونه (صورت به محتوا) می‌باشد. به عبارت دیگر، در دیدگاه متنی، حرکت از ساختارهای روشن و ملموس شروع و به ساختارهای مبهم و پیچیده ختم می‌شود. سپس به موردی اشاره می‌کند که این صورت که اگر نشانه‌هایی روشن و بسیار

واضح در متن وجود داشته باشد - همچون این جمله: «یکی جواهرات فراوان و لباس‌های پر زرق و برق به تن داشت و دیگری ژولیده بود با سرو وضعی آشفته» - و این نشانه‌ها، ما را به مقوله‌ای محتوایی - مانند «ثروتمند و فقیر» - هدایت نماید، می‌توان گفت، معناشناس، دیدگاهی متنی را برای پی‌بردن به معنا انتخاب کرده است، زیرا حرکت خود را از آشکارترین ساختارهای موجود شروع کرده و به سمت پنهان‌ترین ساختار معنایی پیش‌برده است.

شعیری معتقد است که در معنایابی از طریق متن، ناگزیریم از بافت‌های فرا زبانی مانند ژست و موسیقی متن استفاده کنیم. این گریز فرامتنی، از آنجا نشئت می‌گیرد که معناشناس در ابتدا برونه‌ها (صورت‌ها)ی قابل مطالعه را مشخص می‌نماید که خود یک نوع ایجاد محدودیت است که برای خروج از آن، راهی نیست به جز اینکه از عوامل فرا زبانی و بافتی که متن در آن قرار گرفته، استفاده شود. در غیر این صورت، تجزیه و تحلیل ناقص خواهد ماند و معنای حاصل ناخوشایند خواهد شد.

آقاگل‌زاده (۱۳۸۱: ۱۷-۱۲)، واژه‌های کلیدی پایان‌نامه خود را معرفی می‌کند که بین آنها، انسجام (cohesion)، پیوستگی (coherence)، متن (text) و متنیت (متن‌وارگی) (texture)، به چشم می‌خورد. وی در تعریف پیوستگی از تعاریف وندایک (۱۹۸۹: ۹۳) و آشر (۱۹۹۴: ۶۰۰)، در دایرةالمعارف زبان‌شناسی استفاده می‌کند، که اظهار داشته‌اند زبان‌شناسان تعریف دقیقی از این اصطلاح ارائه نکرده‌اند، اما عموماً ویژگی‌های ساخت معنایی گفتمان را انسجام معنایی یا پیوستگی معنایی تعریف کرده‌اند. از لحاظ متنی، به آن دسته از ویژگی‌های معناشناختی کلام که با تکیه بر تعبیر و تفسیر هر جمله و در ارتباط با تعبیر و تفسیر دیگر جمله‌ها صورت می‌گیرد، گفته می‌شود. آقاگل‌زاده به نقل از آشر (۱۹۹۴: ۶۰۰) می‌گوید که اگر متنی بخواهد پیوسته باشد حتماً باید معنی‌دار بوده و خوش‌ساخت باشد. پیوستگی معنایی یکی از مهمترین عوامل متن است، یعنی یک متن خواه نوشتاری یا خواه گفتاری باید با پیوستگی همراه باشد و این همراهی در متون نوشتاری، بیشتر به چشم می‌خورد. سپس در جایی دیگر (همان: ۸۹-۸۳)، به مطالعات کلام و تحلیل متن در تاریخ زبان‌شناسی اسلامی می‌پردازد.

مطالعات غیرایرانیان

در بخش مطالعات غیرایرانیان ابتدا به آرای هلیدی و حسن می‌پردازیم که بخش عمده پژوهش در زمینه انسجام متون رادیویی بر اساس آن شکل گرفته است.

هلیدی و حسن (۱۹۷۶: ۲-۱)، در فصل اول کتاب انسجام در زبان انگلیسی در قسمت «مقدمه» ذکر می‌کنند که در زبان‌شناسی، متن برای اشاره به هر قطعه - گفتاری یا نوشتاری، کوتاه

یا بلند - که یک کل یکپارچه را تشکیل می‌دهد، به کار می‌رود. متن، یک واحد زبان به هنگام کاربرد است و یک واحد دستوری، مانند یک بند یا یک جمله نیست و توسط اندازه‌اش توصیف نمی‌شود. متن از جمله تشکیل نمی‌شود، بلکه توسط جمله تحقق می‌یابد یا در جمله رمزگذاری می‌شود. آنگاه آنها مفهوم متنیت (texture) را معرفی می‌کنند و آن را یک ویژگی می‌دانند که متن را از هرچیز دیگری که متن نیست، متمایز می‌کند. در این راستا، متنیت با استفاده از مجموعه‌ای از روابط (ties) حاصل می‌شود.

مفهوم رابطه این امکان را به وجود می‌آورد تا شرح نظام‌مندی در الگوهای متنیت یک متن، ارائه شود. این روابط عبارتند از: ارجاع، جایگزینی، حذف به قرینه، ربط و انسجام واژگانی (همان: ۴-۲). در ادامه، برای معرفی مفهوم انسجام، هلیدی و حسن متذکر می‌شوند که انسجام یک مفهوم معنایی است که به روابط معنایی اشاره دارد که در داخل متن وجود دارند و آن را به عنوان یک متن، توصیف می‌کنند. انسجام زمانی رخ می‌دهد که تعبیر عنصری در گفتمان، وابسته به عنصر دیگری است؛ در واقع، یک عنصر، متضمن دیگری است. انسجام تا حدی از طریق دستور و تا اندازه‌ای از طریق واژگان بیان می‌شود. بنابراین می‌توان به «انسجام دستوری» و «انسجام واژگانی» اشاره کرد. از میان روابطی که انسجام دستوری را به وجود می‌آورند می‌توان به ارجاع، جایگزینی و حذف به قرینه و در رابطه با انسجام واژگانی، می‌توان به رابطه تکرار (reiteration)، اشاره کرد. (همان: ۴-۶)

اصطلاح دیگری که هلیدی و حسن آن را معرفی می‌کنند، اصطلاح موقعیت (situation)، است که در واقع به معنای «بافت موقعیت» (context of situation) می‌باشد. «موقعیت» به تمام عوامل برون‌زمانی که به نوعی با خود متن در ارتباطند، اشاره می‌کند. مثلاً، انواعی از گفتمان وجود دارد که در آنها، وضعیت هوا بخشی از بافت موقعیت را تشکیل می‌دهد (همان: ۲۱). در جای دیگر (همان: ۲۳)، هلیدی و حسن اظهار می‌کنند که به‌طور کلی اگر یک قطعه به مثابه یک متن، یکدست باشد، یکپارچگی گونه کاربردی (گونه موقعیتی) (register) را نشان خواهد داد. یعنی متنیت فقط شامل حضور روابط معنایی از آن‌گونه که ما به عنوان روابط منسجم به آنها اشاره می‌کنیم و در آنها یک عنصر برای تعبیر خود به عنصر دیگری وابسته است، نیست. متنیت همچنین مستلزم وجود حدی از «انسجام پیوستگی» (coherence)، نه تنها در محتوا بلکه در گزینش اجزای معنایی زبان است که شامل عناصر مختلف بین فردی (مانند اجتماعی، عاطفی) یا همان اشکال متفاوت مداخله‌گوینده در موقعیت گفتار می‌شود. سپس مفهوم انسجام (cohesion)، می‌تواند توسط مفهوم گونه موقعیتی یا کاربردی تکمیل گردد، چرا که این دو با هم یک متن را به طرز مؤثری توصیف می‌کنند.

که همه نوع متنی را دربر می‌گیرد، «متن» را از «نامتن» متمایز می‌سازد و معانی بنیادی (substantive) متن را به هم مربوط می‌کند. آنها معتقدند که انسجام، ارتباطی با معنای متن ندارد، بلکه به این نکته مربوط است که متن چگونه به عنوان یک بنای (edifice) معنایی ساخته می‌شود.

دو یوگراند و درس‌سر (۱۹۸۱) در کتاب مقدمه‌ای بر زبان‌شناسی متن به مفاهیمی مانند «متن»، «متنیت» و «معیارهای متنیت» می‌پردازند. آنها (۱۹۸۱: ۱۲-۳)، متن را یک رویداد ارتباطی می‌دانند که پاسخگوی هفت معیار متنیت است و اگر هر یک این معیارهای هفت‌گانه برآورده نشود، متن ارتباطی نخواهد بود. آنها هم متن‌های غیر ارتباطی را «نامتن» نامیده‌اند. از نظر آنها

متن با توجه به بافت موقعیت، پیوسته است و بنابراین از لحاظ گونه‌کاربردی یا موقعیتی یکپارچه است؛ متن با توجه به خود، پیوسته است، و بنابراین منسجم است. هیچکدام از این دو شرط بدون دیگری کافی نیست. همچنین هیچکدام از آنها بنا به ضرورت، مستلزم دیگری نیست. درست همانگونه که یک فرد می‌تواند قطعاتی را بسازد که به نظر می‌رسد در مفهوم موقعیتی - معنایی یکدست هستند، اما به دلیل نداشتن انسجام، متن در نظر گرفته نمی‌شوند، به همان ترتیب هم می‌تواند قطعاتی را بسازد که کاملاً منسجم هستند اما به دلیل نداشتن یکپارچگی گونه‌کاربردی یا موقعیتی (که هیچ توالی معنایی در ارتباط با موقعیت وجود ندارند) متن به حساب نمی‌آیند. شنونده یا خواننده



متن محصول زبان‌شناختی

یک فرایند گفتمان است
و در مقام یک محصول،
می‌تواند به‌عنوان
داده‌هایی در نظر گرفته
شود که کاربرد زبان را
روشن می‌سازد که از آن
طریق می‌توانیم الگوهای
رخداد با هم‌آیی را
تشخیص دهیم.

هفت معیار متنیت عبارتند از:

- انسجام (cohesion): این معیار، روش‌هایی را لحاظ می‌کند که در آنها، اجزای متن روساختی (surface text) یعنی کلماتی که می‌شنویم یا می‌بینیم) در یک توالی به‌طور متقابل، با هم مرتبطند و باید بین انسجام و دیگر معیارهای متنیت، تعامل وجود داشته باشد تا ارتباط، کارآمد باشد.

- پیوستگی (coherence): این معیار، روش‌هایی را مورد توجه قرار می‌دهد که در آنها اجزای دنیای متنی (textual world) (به عبارت دیگر، شکل مفاهیم و روابطی که مبنای متن روساختی را تشکیل می‌دهند)، به‌طور متقابل دست‌یافتنی و مربوط باشند.

در قضاوت خود در مورد متنیت، نسبت به هر دوی این موارد عکس‌العمل نشان می‌دهد.

هلیدی و حسن در جای دیگر (همان: ۲۶) متذکر می‌شوند که گونه‌کاربردی یا موقعیتی مجموعه شکل‌های معنایی است که به‌طور خاص به نوع خاصی از بافت موقعیت مربوط است و جوهر متن را توصیف می‌کند. آنها اشاره می‌کنند که معنای متن، در گسترده‌ترین مفهوم، شامل تمام اجزای معنای آن، نه تنها اجتماعی، عاطفی و ارتباطی بلکه بازنمودی (representational) است.

هلیدی و حسن انسجام را مجموعه روابط معنایی می‌دانند

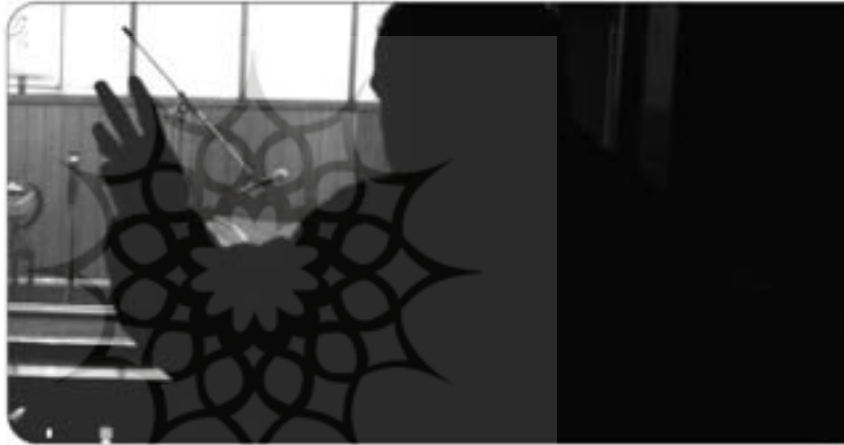
مفهوم (concept)، اینطور توصیف می‌شود: «بیکربندی از دانش (محتوای شناختی) که می‌تواند کم‌وبیش با یکپارچگی و تداوم در ذهن، بازیافته یا فعال شود.»

- **هدفمندی (Intentionality):** این معیار، نگرش پدیدآورنده متن را در نظر می‌گیرد که بر آن اساس، مجموعه رویدادها باید یک متن منسجم و پیوسته را ایجاد کند که برای تحقق‌بخشیدن به نیت پدیدآورنده، از قبیل توزیع دانش یا دست‌یافتن به هدفی که در یک برنامه، مشخص شده است، سودمند باشد.

- **پذیرفتگی (acceptability):** این معیار، در ارتباط با نگرش دریافت‌کننده متن است، مبنی بر این‌که مجموعه رویدادها باید متن منسجم و پیوسته‌ای را به وجود آورد که کاربرد یا مناسبتی برای دریافت‌کننده داشته باشد، به‌عنوان مثال آموختن دانش یا فراهم‌نمودن همکاری در یک برنامه. این نگرش، پذیرای عواملی

دوبوگراند و درس‌لر در جای دیگر (همان: ۳۱)، رویکرد فرایندی (procedural approach)، خود به زبان‌شناسی متن را ارائه می‌کنند. منظور آنها از رویکرد فرایندی، رویکردی است که در آن، لازم است که تمام سطوح زبان برحسب کاربرد آنها، توصیف شوند.

ویلز (Wales)، (۱۹۹۴: ۶۰۳)، اصطلاحات «انسجام» و «پیوستگی» را توصیف می‌کند. به اعتقاد او، انسجام به روش‌های مختلف زبانی (دستوری، واژگانی، واجی) اشاره می‌کند که به وسیله آنها جملات به هم متصل می‌شوند و به واحدهای بزرگتری مانند پاراگراف، قطعه یا فصل تبدیل می‌شوند. وی همچنین انسجام را اتصال/مطابقت بین جمله‌ای نیز می‌شناسد. وی سپس از ابزارهای مورد استفاده در انسجام نام می‌برد، مانند: ارجاع، جایگزینی، حذف به قرینه، هم‌معنایی یا بازگویی (paraphrase). ویلز همچنین در توصیف پیوستگی، متذکر می‌شود برای اینکه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یک متن یا گفتمان پیوسته باشد، باید دارای معنا و مفهوم و یکپارچگی بوده و در نتیجه خوش‌ساخت باشد. او پیوستگی را یکی از شرایط یا ویژگی‌های اصلی یک متن به حساب می‌آورد و آن را جزو وظایف نویسنده و خواننده یا هر دو می‌داند.

ایجا ونتولا (Eja Ventola)، در مقاله‌ای به نام «شمول نشانه‌شناختی در کنفرانس‌ها؛ انسجام و پیوستگی در کل مقالات کنفرانس و بحث‌های مربوط به آنها» اصطلاح جدیدی را به نام «شمول نشانه‌شناختی» (semiotic spanning) معرفی می‌کند و متذکر می‌شود که این اصطلاح هنگام توصیف نشانه‌شناختی آنچه در موقعیت‌های به لحاظ زبان‌شناختی پیچیده روی می‌دهد، می‌تواند سودمند باشد. به اعتقاد او، انسجام در داخل متن عمل می‌کند و توسط روابط انسجامی تحقق می‌یابد.

مانند نوع متن، موقعیت اجتماعی یا فرهنگی و مطلوبیت اهداف است.

- **اطلاع‌رسانی (informativity):** این معیار در رابطه با حد و اندازه‌ای است که تا آن حد، رویدادهای متن ارائه‌شده، قابل پیش‌بینی در سنجش یا شناخته‌شده در مقایسه با ناشناخته/نامعلوم هستند.

- **موقعیت‌مداری (situationality):** این معیار، در رابطه با عواملی است که یک متن را برای موقعیت رویداد، مناسب می‌سازند.

- **بینامتنیت (intertextuality):** این معیار، عواملی را در نظر قرار می‌دهد که بهره‌گیری از یک متن را وابسته به آگاهی از یک یا چند متن دیگر می‌داند که قبلاً با آنها برخورد کرده‌ایم.

پیوستگی رابطه‌ای است که به لحاظ موقعیت تعیین می‌شود و با بافت‌های تفسیری متن‌ها مرتبط است. مفاهیم انسجام و پیوستگی از نظر ونتولا در چگونگی بهبودبخشیدن به متن‌های نویسندگان سودمندند. هدف او این است که ثابت کند ما باید علایق خود را گسترش دهیم. هدف ما باید این باشد که وری انسجام و پیوستگی متنی پیش رویم و تأکید ما بر این باشد که چگونه متن‌ها از لحاظ نشانه‌شناختی با هم مرتبطند (۱۹۹۹: ۱۰۱). وی در جای دیگر (همان: ۱۰۳)، بیان می‌کند که مسئولیت انسجام‌داشتن (انسجام‌گونگی) متن به عهده تولیدکننده یا ارائه‌کننده آن است و پیوستگی متن متکی به کاری است که هم ارائه‌کننده و هم مخاطبان انجام می‌دهند تا تفسیر کنند که چگونه متن مناسب بافت است.

باربارا سایدلهوفر (Barbara Seidlhofer) و هنری ویدوسون (Henry Widdowson)، در مقاله‌ای به نام «پیوستگی به‌طور خلاصه: بافت‌های گفتمان مناسب» ابتدا تمایزی روشن بین متن و گفتمان و همچنین انسجام و پیوستگی ارائه می‌کنند. به اعتقاد آنها، این چهار مفهوم مکرراً در نوشته‌ها دیده می‌شوند اما ارتباط آنها به‌طور کلی نامعلوم و مبهم باقی مانده است. (۱۹۹۹: ۲۰۵). بنا به توصیف آنها، متن محصول زبان‌شناختی یک فرایند گفتمان است و در مقام یک محصول، می‌تواند به‌عنوان داده‌هایی در نظر گرفته شود که کاربرد زبان را روشن می‌سازد که از آن طریق می‌توانیم الگوهای رخداد با هم‌آیی را تشخیص دهیم. این تحلیل متن است و کاری است که زبان‌شناسی پیکره‌ای (linguistics corpus) به نحو مؤثری انجام می‌دهد. اما متن همچنین می‌تواند گواهی بر این مطلب در نظر گرفته شود که زبان چگونه به عنوان کاربرد، درک می‌شود.

گفتمان بنا به توصیف آنها، روند صورت‌بندی مفهومی است که بدان وسیله، از تدابیر زبان‌شناختی خود کمک می‌گیریم تا واقعیت را درک کنیم. همچنین کاوش و تغییر و تعدیل مداوم بافت‌هاست که دنیای ما را می‌سازد.

آنها سپس به توصیف مفاهیم انسجام و پیوستگی می‌پردازند. هنگامی که متن‌ها به شکل واحدهای زبان‌شناختی بزرگتر ظاهر می‌شوند، مسلماً ما می‌توانیم این نکته را مدنظر قرار دهیم که چه چیزی آن بخش‌ها را به هم متصل می‌سازد و می‌توانیم از انسجام صحبت کنیم. بنابراین، انسجام یک ویژگی متنی است و از این مسئله ناشی می‌شود که چگونه عناصر زبان‌شناختی به واسطه مشخصه‌های واژگانی یا دستوری آنها به هم مرتبط می‌شوند. ممکن است ما از یک متن، یک گفتمان پیوسته را استخراج کنیم که هیچ انسجامی در آن وجود نداشته باشد. همچنین انسجام متنی هیچگونه تضمینی برای پیوستگی گفتمان فراهم نمی‌کند. (همان: ۲۰۷)

پیوستگی، یک ویژگی نسبی است و نسبی بودن آن الزامی است، زیرا حد و اندازه‌ای است که با آن معیار، خوانندگان متن

را تا حدی که به بافت‌ها و اهدافشان مرتبط است، می‌فهمند. ما می‌توانیم انسجام را بسنجیم، زیرا متنی است و در نتیجه شکل زبان‌شناختی آشکار و بارزی دارد. اما پیوستگی یکی از نقش‌ها یا وظایف گفتمان است که از متن به دست می‌آید و این، لزوماً همیشه متغیر خواهد بود.

ویلیس ج. ادموندسون (Willis J. Edmondson)، در مقاله‌ای با نام «اگر به پیوستگی دست یابیم، آنگاه معنا در کجا قرار دارد؟» تمایل دارد که بر مقام و منزلت علمی نتایج تحلیل گفتمان تأکید ورزد و در این راستا به معرفی اصطلاحاتی مانند «گفتمان» و «پیوستگی» می‌پردازد. به تعبیر او، گفتمان یک رویداد اجتماعی است که حداقل تا اندازه‌ای در زبان رمزگذاری شده است. (۱۹۹۹: ۲۵۱).

ادموندسون در جای دیگر (همان: ۲۵۲)، بیان می‌کند که اشاره به پیوستگی یک گفتمان اشاره به روش‌هایی است که در آن بخش‌های آن یک کل را می‌سازند. پیوستگی یک نمونه از زبان متداول است، پس انعکاس مهارت‌های شرکت‌کنندگان و یا محقق در ایجاد پیوستگی است. بنابراین نمی‌توان گفت که یک گفتمان، بدون اثرپذیری از یک ذهن انسانی، پیوسته است.

پیوستگی، یک ویژگی نسبی است و نسبی بودن آن الزامی است، زیرا حد و اندازه‌ای است که با آن معیار، خوانندگان متن را تا حدی که به بافت‌ها و اهدافشان مرتبط است، می‌فهمند.

مایکل هوی (Michael Hoy) (۲۰۰۱: ۱۱)، متن را گواه آشکاری بر یک تعامل هدفمند و مستقل بین یک یا چند نویسنده و [یک یا چند] خواننده می‌داند که در آن نویسنده یا نویسندگان بر این تعامل نظارت دارند و قسمت اعظم زبان را تولید می‌کنند. بنابراین هوی متن را محلی برای تعامل می‌داند. وی در جای دیگر (همان: ۳۵)، متن را مثابه یک گفت‌وگو بین مؤلف و مخاطبان، نویسنده و خواننده می‌پندارد.

هوی در مورد مفاهیم انسجام و پیوستگی، اظهار می‌دارد که نیازی به بحث نیست که انسجام، پیوستگی را ایجاد می‌کند؛ کافی است توجه کنیم که پیوستگی یک متن، در انسجام منعکس شده و توسط انسجام، در متن نشان داده می‌شود. هوی به نقل از تانسکانن (Tanskanen، ۲۰۰۰)، استدلال می‌کند که انسجام تدبیری است که نویسندگان با استفاده از آن به خوانندگان کمک می‌کنند تا پیوستگی را از متن پدید آورند. (همان: ۵۱)

ملکمجر، (۱۹۹۱: ۴۶۳) در مورد انسجام می‌گوید که کار اصلی در زمینه انسجام در زبان انگلیسی اثر هلیدی و حسن (۱۹۷۶) است، اما تأکید یاکوبسون (jakobson، ۱۹۶۰)، بر تناظر

متنی که توسط الگوپذیری و تکرار در متن ایجاد می‌شود، اولین شرح و بسط جامع مفهوم انسجام است (به نقل از کلوس تروگو و پراث، ۱۹۸۰: ۲۱ مراجعه شود). انسجام روشی است که در آن، واحدهای زبان‌شناختی که یک متن از آنها ساخته شده است در یک توالی، براساس قواعد دستوری زبان به‌طور معناداری به یکدیگر متصل شده‌اند.

ملکمجر در جای دیگر (همان: ۴۶۴) اظهار می‌دارد که یکی از نویسندگان در زمینه موضوع روابط بین بندها، یوجین وینتر (Winter) است.

ملکمجر در جای دیگر (همان: ۴۶۶-۴۶۵) بیان می‌دارد که وینتر به سهم خود، روابط بند را به دو طبقه گسترده تقسیم می‌کند:

- روابط توالی منطقی (logical sequence relations)

- روابط مطابقت (matching relations)

که اصلی‌ترین شکل رابطه توالی منطقی، توالی زمانی است. وی همچنین اظهار می‌کند که یکی از بارزترین جنبه‌های کار وینتر اصرار و پافشاری او بر این نکته است که رابطه بند نمی‌تواند صرفاً از روی یک نشانه ظاهری متنی به‌طور کامل تشخیص داده شود.

جان سینکلر (۱۹۸۴: ۲۰۳)، در کنار سه اصل دیگری که دو بوگراند و درسلر (۱۹۸۱) از آنها به عنوان اصول نظم‌دهنده و کنترل‌کننده متن نام می‌برند، از اصل دیگری به نام اصل «طبیعی بودن» (naturalness) یاد می‌کند. از نظر وی «طبیعی بودن» تعبیری معادل مفهوم «خوش‌ساختی جمله‌ها در متن» است. در حقیقت او جمله‌ای را خوش‌ساخت می‌داند که در داخل متن برای گویشور زبان طبیعی به نظر برسد. (به نقل از ساسانی، ۱۳۸۱: ۱۴۷)

پل ریگور (۱۹۸۰: ۱۳)، متن را اثر گفتمان و در مرحله نخست یک اثر می‌نامد؛ یعنی یک کلیت ساختمند که نمی‌توان آن را به جمله‌هایی فروکاست که از آنها تشکیل شده است. ریگور متن را صرفاً نوشتار می‌داند نه گفتار. (به نقل از ساسانی، ۱۳۸۱: ۱۳۹).

منابع:

آقا گل زاده، فردوس (۱۳۸۱). مقایسه نقد رویکردهای تحلیل کلام و تحلیل کلام انتقادی در تولید و درک متن. رساله دکتری. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

انوری، حسن و احمد گیوی، حسن (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی ۲. تهران: فاطمی.

تاکی، گیتی (۱۳۷۸) «پیوستگی و همبستگی متن یا انسجام و ارتباط مطالب در زبان فارسی». مجله زبان‌شناسی ۱۴ و ۱: ۱، ش پایانی ۲۷ و ۲۸، صص ۷۳-۸۱.

ساسانی، فرهاد (۱۳۸۱). عوامل مؤثر در تفسیر و فهم متن: تفسیرگری پیوستاری. رساله دکتری. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

صفوی، کوروش (۱۳۸۲). معنی‌شناسی کاربردی. تهران: همشهری فرشیدور، خسرو (۱۳۸۲) جمله و تحول آن در زبان فارسی. تهران: امیرکبیر قریب، عبدالعظیم، ملک الشعراى بهار، بدیع الزمان فروزانفر، جلال همایی، ورشید یاسمی (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی (پنج استاد). تهران: فردوس لطفی پورساعدی، کاظم (۱۳۷۱). «درآمدی بر سخن کاوی». مجله زبان‌شناسی ۱: ۹. صص ۳۹-۹

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی. تهران: توس

Beaugrande, R.-A.de(1994). Text linguistics. In R.E Asher(ed) , The Encyclopedia of language and linguistics, Vol.9, Oxford, New York, Seoul and Tokyo : pergumon press , PP.4575-4598

Beaugrande, R.-A.de and W.u. dressler(1981). Introdc to Text linguistics. London and new York : Longman.

Halliday, M.A.K. and R.Hasan (1976). Cohesion in English. London and New york : Long man.

Halliday,M.A.K.(1978).Language as Social Semiotic, The social Interpretation of Language anf meaning. London: Edward Arnold.

Hoey, M.(2001). Textual interaction : an introduct to written discourse analysis. London and Now York: Rout ledge.

Seidlhofer, Barbara and Henry Winddowson(1999). Coherence in summary : The Contexts of appropriate Discourse . In Wolfarn Bublitz, uta Lenk, Eija ventola(ed.), Coherence in Spiken and Written discourse. How to create it and how to describe it : selected papers from The International Workshop on coherence. Augsburg, 24-27 april 1997. Amesterdom/ philade phia: John benjamins B.V: ,PP. 205-219

Malmkjr, K (1991a). Discourse and Conversational analysis. In Kirsten Malmajxr (ed.) The Linguistics Encyclopedia. London and New York : Routledge,pp.100-110

Malmkjr,K.(1991b). Text Linguistics. In Kirsten Malmkjr(ed.), The linguistics Encyclopedia. London and New York: Routledge,pp. 461-471

Van Dijk, A.(1989).Text and Context. London: Longman.

Vontola ,Eija(1999). Semiotic Spanning at Conferences : Cohesion and Coherence in and across Conherence papers and Their discussion. In wolfram Bublitz, uta Lenk, Eija Ventola (ed.) Coherence in spoken and Written discourse : how to create and hoe to describe it : selected papers from The international Workshop on Coherence, Augsburg, 24-27 April 1997. Amsterdam /Philadel Phia : John Benjamins B.V. ,pp101-123

Wales,K (1994). Cohesion and Coherence in Literature in K.E. asher(ed.), The Encyclopedia of Language and Linguistics, Vol,2,Oxford, New York, Seoul and Tokyo: peraoman press, p. 603

